

نقد و بررسی کتاب «تذکره الشعرا» دولتشاه سمرقندی با تأکید بر نقش علما

چکیده:

دولتشاه سمرقندی از جمله تذکره نویسان قرن نهم هجری است که در کتاب مهم خود «تذکره الشعرا»، گزیده‌ای از احوال و آثار علما و شعرای دوره اسلامی خصوصاً قرن ۸ و ۹ هجری را تدوین کرده و در امتداد آن، نظرات قابل توجهی پیرامون وقایع اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دوره مورد بحث در اختیار قرار داده است. پرسش پیش رو این است که سیر حوادث در تذکره الشعرا چگونه در ذهن مؤلف پردازش شده است و علما چه جایگاهی در آن دارند؟ یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که دولتشاه به این دلیل که اهل قلم، اهل دولت و اهل دل بوده است نسبت به کمبودهای این عرصه‌ها شناخت کامل داشته و گاهی با اغماض و گاهی با شهامت به آنها پرداخته و نسبت به علما به همین شیوه مسائلی را مطرح می‌کند که در شناخت دوره راهگشاست. دولتشاه شخصیتی اعتدالی و مردمی بود و در خود آن وارستگی را می‌دید که علمای عصر خود را به نصیحت درباریان جهت رسیدگی به حال رعیت ترغیب کند. روش تحقیق در این مقاله، تاریخی-تحلیلی است و در کنار آن از الگوی هرمنوتیک قصدگرا استفاده خواهد شد. این روش از این جهت برگزیده شده که ضمن لحاظ اصل متن و زمینه شکل‌گیری آن، به قصدیت مؤلف نیز توجه گردد.

کلیدواژگان: تذکره الشعرا، دولتشاه سمرقندی، اجتماعی، قرن نهم، علما

مقدمه

امیر دولتشاه ابن علاءالدوله بختیشاه غازی سمرقندی (۸۴۲-۹۰۰ ه.ق) از امیرزادگان و رجال ایرانی نیمه دوم قرن نهم هجری بود. پدرش علاءالدوله از مقربین و ندیمان شاهرخ تیموری، برادرش از ندمای بابر و خود او از مقربان حسین بایقرا و امیر علیشیر نوایی بود. (مصطفی بن عبدالله چلیپی، ۱۳۷۶: ۴۶۴) به دلیل همین وابستگی، کتاب تذکره الشعرا او مشحون است از ذکر نام تیمور و تیموریان و بالاخص شاهرخ، ابوسعید و حسین بایقرا. دولتشاه در حدود ۵۰ سال داشت که تألیف تذکره الشعرا را آغاز کرد و آن را در حدود سال ۸۹۲ ه.ق در اواخر عمر خود به پایان رساند. امیرعلیشیر نوایی در کتاب «مجالس النفاثس» خود وی را به جهت بازنشستگی و تألیف کتاب تذکره الشعرا ستوده است. (مداح حسینی، ۱۳۵۸: ۷-۸) خود دولتشاه نیز اشخاصی را که به قول خود از غوغای امارت، به راحت قناعت و مسکنت راضی شدند می‌ستاید و به عنوان نمونه از امیر یادگار بیگ نام می‌برد که در روزگار شاهرخ امارت داشت و در عهد بابر دست از آن شست و با اهل فضل اختلاط کرد. (دولتشاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۵۲) کتاب تذکره الشعرا حاوی یک مقدمه، معرفی ده شاعر عرب، هفت طبقه و یک خاتمه است که در بر دارنده احوال برخی علما و شعرای دوره اسلامی، خاصه قرن ۸ و ۹ هجری است. در این کتاب مسائل تاریخی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دوره‌های مختلف و خصوصاً دوره فترت و تیموری به وفور یافت می‌شود و نگاه دولتشاه را نگاهی تاریخی می‌نماید. در علت انتخاب علما به عنوان متغیر اصلی پژوهش باید در نظر داشت با اینکه کتاب او، تذکره شعراست اما بسیاری از این شعرا، علمای عصر خود نیز بوده‌اند و در کتاب، احوال حدود ۱۰۰ تن از این افراد تشریح شده است. انگیزه دولتشاه در نوشتن کتاب را از جای جای کتاب می‌توان بیرون کشید اما او خود درباره آن می‌گوید:

«حالات و تذکره فضلا و مستعدان این روزگار را قلم ضعیف این نحیف از عهده تحریر بیرون نمی‌تواند آمد و نیز عنان قلم از دست رفته است، سعی بنده بر آن جمله است که این سرکش بدلجام را رام گرداند و از هرزه دری و ترک تازی منع نماید.» (دولتشاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۶۱)

دولتشاه در یادبودی از اهل قلم، ابتدا به نام شیخ عطار و «تذکره الاولیاء» اشاره کرده و سپس از «مورخان دانا» یاد می‌کند. (دولتشاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۱۱) با توجه به اینکه وی در خاتمه کتاب از طبری، حمزه اصفهانی و اصطخری به بزرگی یاد می‌کند (دولتشاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۸۷) می‌توان ایشان را مصداق همان "مورخان دانا" در نظر دولتشاه قلمداد کرد. با این تفاسیر الگوی دولتشاه را می‌توان یک الگوی ترکیبی از کتب تاریخی و تذکره‌های عرفانی در نظر گرفت. این الگو مبتنی بر "وقایع تاریخی" از یک سو و "حقایق عرفانی" از سوی دیگر بوده و بین این دو در آمد و رفت مداوم است. یان ریپکا در کتاب "تاریخ

ادبیات " خود به این ترکیب واقف شده و ابراز می‌دارد «دولتشاه سمرقندی مطالب خود را به طرز جالبی عرضه کرده است.» (ریپکا، ۱۳۸۱: ۴۴۳)

دولتشاه در اثنای شرح احوال علما و شعرا، گریزی به عالم سیاست و تاریخ می‌زند و اجازه نمی‌دهد کتاب صرفاً معطوف به شعر و ادبیات شود. حتی شعر برای او از این لحاظ حائز اهمیت است که در دل سلاطین اثر می‌کند (دولتشاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۱۹) پس باید حال و روز سلاطین را شناخت و تذکره‌الشعرا دیالکتیک شعر-تاریخ است. با توجه به اینکه غالب شعری که دولت‌شاه از آنها یاد می‌کند در واقع علمایی بوده‌اند که خود را با این دیالکتیک عجین کرده بودند این مسئله پیش می‌آید که واکنش این علما در مواجهه با مسائل تاریخی و معاصر خود چه بوده و متقابلاً چه تأثیری از آن پذیرفته‌اند؟

روش تجزیه و تحلیل

در «هرمنوتیک روشی»، معمولاً از دو شیوه سنتی استفاده می‌شود: ۱- هرمنوتیک متن گرا؛ که خوانش اندیشه را بر متن مستقل از زمان و مکان ابتناء می‌نماید، ۲- هرمنوتیک زمینه گرا؛ که متن را امری وابسته به شرایط می‌داند و به شیوه سنتی انتقاد می‌کند. در سال‌های اخیر پروفیسور کوئنتین اسکینر برای فهم اندیشه سیاسی روشی هرمنوتیکی معرفی نموده که به «هرمنوتیک قصدگرا» معروف است. (محمودپناهی، ۱۳۹۴: ۱۴۵) در روش اسکینر تمرکز اصلی بر روی دغدغه‌های ذهنی مؤلف است و به این مسئله می‌پردازد که وی در واکنش به چه زمینه تاریخی و کنش سیاسی چنین گفته است؟ در تحقیق پیش رو علاوه بر نقد اثر، به زمینه‌های اندیشه دولت‌شاه سمرقندی جهت تألیف تذکره‌الشعرا توجه خواهد شد و ضمن لحاظ خود متن و زمینه شکل‌گیری آن، به قصدیت مؤلف به عنوان کنش مضمون در سخن او توجه می‌شود. با کشف قصد مؤلف امکان فهم تصرفات او نسبت به دیگر اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های معاصر و غیرمعاصر فراهم می‌گردد.

۱. نقد و بررسی تذکره‌الشعرا

تذکره‌الشعرا دومین کتاب معتبر فارسی است که در شرح احوال علما و شعرا به طریق نظم تاریخی نوشته شده است. (رضایی، ۱۳۸۶: ۷۰) اولین آن «لباب الالباب» محمد عوفی است (بیدکی، ۱۳۹۴: ۱۱۱) که معرف تاریخ ادبیات کلاسیک ایران است. دولت‌شاه سمرقندی بدون اطلاع از وجود این کتاب و تذکره‌های مشابه نظیر «مناقب الشعرا» ابوطاهر خاتونی و «چهار مقاله» نظامی عروضی اثر خود را تألیف کرده است. (دولتشاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: مقدمه ادوارد براون/ ح) این عدم آگاهی از آثار پیشین این امتیاز را به کتاب می‌دهد که به استقلال شناخته شود و بدون اقتباس و شائبه انتحال از آثار دیرینه مطرح گردد. (رضازاده، ۱۳۴۴: ۱۳۴۴)

۲۳-۲۴) از طرفی هم دولت‌شاه مستعد آن بوده است که با مطالعه آن آثار، کار خود را به لحاظ کیفی ارتقا بخشد و اثری بهتر خلق نماید. با این وجود کتاب در همین قالب و فرم نیز آن اعتبار را دارد که بعدها مرجع اهالی دل گردد و مثلاً معصوم‌علیشاه نعمت‌اللهی (زاده ۱۲۷۰ ه.ق) کتاب خود «طرایق الحقایق» را از تذکره‌الشعرا سیراب گرداند. (معصوم‌علیشاه، ۱۳۸۲: ۶۸۸-۵۹۱)

تذکره‌الشعرا شامل شرح حال شخصیت‌های فرهنگی از زمان تهاجم اعراب تا سال ۸۹۲ ه.ق است و در بر دارنده نگاهی تاریخی است. دولت‌شاه در این کتاب در کنار ذکر نام و بیوگرافی مختصر و گزیده‌ای از اشعار و احوالات شعرا، به مباحث تاریخی نیز می‌پردازد و گاهی این پردازش به تفصیل انجام می‌پذیرد. خود دولت‌شاه در این رابطه اظهار می‌دارد «ممکن است این رویدادها از حوزه ضبط مورخان بیرون رفته باشد» (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۱۶۰) که این مسئله گواه دغدغه تاریخی اوست. به عنوان نمونه در ذکر وقایع سربداران این تفصیل از جانب او مشاهده می‌شود. (رک دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۱۷-۲۰۸) با این وجود نمی‌توان چشم را بر لغزش‌های تاریخی او بست. این لغزش‌ها شامل خطاهای تحلیلی و همچنین خطاهای صرفاً تاریخی است. درباره خطاهای تحلیلی باید گفت نگرش دولت‌شاه به مقتضای سبک و نام کتاب شاعرانه است. مثلاً درباره اسلام آوردن مغولان، عقیده دارد که ایشان را نسبت به آیین مسلمانان بصیرتی حاصل شده و قصد کردند «از بیگانگی به یگانگی برسند». (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۱۶۰) تعبیر عارفانه دولت‌شاه که بلافاصله از تابش نور اسلام در دل آنها صحبت می‌کند گویای این نگاه شاعرانه است. اما محققان و مورخان بسیاری اعتقاد داشته‌اند این یگانه شدن به سبب تطبیق و روزآمد کردن خود در مواجهه با دنیای جدید بوده است و "سیاست و مصلحت" در این قضیه بالاتر از صداقت و ایمان قرار می‌گیرد. (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۱۷۳) بنابراین برخلاف آنچه برخی مورخان نوشته‌اند امور آفاقی و انفسی در اسلام آوردن ایلخانان نقش چندانی نداشته است و آن چیزی را که دولت‌شاه از آن به عنوان "جذب حقانی" (رک دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۱۶۰) یاد می‌کند، می‌توان "نگاه عرفانی به تاریخ" به شمار آورد.

درباره اشتباهات صرفاً تاریخی نیز ذکر چند مثال کفایت می‌کند. به عنوان نمونه سخن دولت‌شاه سمرقندی که فرخی سیستانی را از اهل ترمذ دانسته باطل است. او متولد سیستان بود. (صفا، ۱۳۷۸: ج ۱ / ۵۳۱) همچنین ناصر خسرو را اصفهانی می‌داند در صورتی که او از قبادیان مرو بوده است. احتمالاً دولت‌شاه او را با ناصر خسرو اصفهانی اشتباه گرفته است. (مداح حسینی، ۱۳۵۸: ۴۹-۵۰) دولت‌شاه حتی تاریخ حمله تیمور به بغداد را به اشتباه ۷۹۱ ه.ق نوشته است. (یزدی، ۱۳۸۷: ج ۲ / ۱۴۴۳) اینکه سراج قمری معاصر سلطان ابوسعید بهادر (درگذشته ۷۳۶ ه.ق) و سلمان ساوجی (درگذشته ۷۷۸ ه.ق) و عبید زاکانی (درگذشته ۷۷۱ ه.ق) بوده مسلماً و بی‌هیچ‌گونه تردیدی اشتباه است. (صفا، ۱۳۷۸: ج ۱ / بخش ۳ / ۶۸۶) ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات خود درباره تذکره‌الشعرا آورده است:

«عدم توجه وی باتقان بسیاری از اخبار و اشارات تاریخی، که غالباً از کثرت نادرستی و ناروایی هیأت افسانه کودکان گرفته، قابل اغماض بنظر نمی‌رسد. این خطاها و سهوها هرچه بیشتر بدورانهای قدیم مربوط باشد، بیشتر و نابخشودنی‌تر است و چنین بنظر می‌آید که مؤلف کتاب هنگام ایراد اخبار و روایات درباره شاعران و شاهان و رجال قدیم، و گاه دورانهای نزدیک بخود، بروایات شفاهی و آنچه از راه سمع بدو رسیده بود، اکتفا کرده و از مراجعه بآنچه متقن سرباز زده است، ولی هرگاه خواننده ناقدی کتاب را بدیده تحقیق بنگرد و صحیح آنرا از سقیم جدا کند، بسی اخبار سودمند و قابل اعتماد هم در آن می‌یابد و این اطمینان و اعتماد خواننده هنگامی رو بافزایش می‌نهد که از دورانهای قدیم بعهد مؤلف نزدیکتر شود.» (صفا، ۱۳۷۸: ج ۴ / ۵۳۴)

تذکره‌الشعرا باوجود اشتباهات تاریخی، پیوسته مورد مراجعه محققان و ادیبان بوده است. (بیدکی، ۱۳۹۴: ۱۱۱) یان ریپکا آورده است که این کتاب برای اروپاییان، مدت‌های مدید، به اصطلاح کتاب دستی ادبیات فارسی بود. (ریپکا، ۱۳۸۱: ۴۴۳) دولت‌شاه خود شاعر مسلک، درویش‌وش و خوش‌طبع است (رضازاده، ۱۳۴۴: ۱۹) و به نظر می‌رسد برخی از اشعار کتاب متعلق به خود اوست؛ خصوصاً اشعاری که در خاتمه آمده و ذکری از نام شاعر آن نمی‌شود. از طرفی برخی محققین به بی سلیقگی او در انتخاب اشعار اشاره کرده‌اند. (مداح حسینی، ۱۳۵۸: ۵۱) ادوارد براون با اینکه بر کتاب دولت‌شاه مقدمه نوشته ولی در کتاب "تاریخ ادبیات" خود ذوق دولت‌شاه را تباه می‌داند. (براون، ۱۳۶۷: ج ۱ / ۳۲)

شاعر مسلکی دولت‌شاه در تاریخ نگاری او نیز مشهود است. دو خصلت شعر یکی غلو است و دیگری تناقض گویی و تذکره‌الشعرا سرشار است از این دو خصیصه. برخی محققان اعتقاد دارند غلوهای دولت‌شاه بوده که سبب پیدایش آثاری چون "دره نادری" شده است. (مداح حسینی، ۱۳۵۸: ۱۶) از جمله مصادیق این غلوگویی می‌توان به قائل شدن مقام ولایت برای شاهرخ اشاره کرد. دولت‌شاه حتی برای شاهرخ کراماتی نظیر پیشگویی قائل می‌شود. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۵۴) اما تناقض گویی او بلافاصله در صفحات بعدی آشکار می‌گردد؛ آنجا که از گناه شاهرخ در کشتن سادات و اکابر و علمای اصفهان به دلیل سلام کردن آنها به بایسنغر سخن گفته و نفرین آنها را دامن گیر شاهرخ می‌داند و البته عامل انقطاع نسل او. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۵۶) در جای دیگر میرانشاه را که به قضاوت تاریخ، دارای صفات مذموم است در کنار دیگر پسران تیمور نشانده و می‌گوید: «چهار رکن سلطنت تا قیام قیامت الهی جهاندار و باقی و پاینده باد.» (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۴۴) اما باز در جایی دیگر به مالیخولیای میرانشاه اشاره می‌کند و از مفسده‌ای که نتیجه آن بود پرده بر می‌دارد؛ ولی در نهایت مرگ او را شهادت می‌خواند. «بعد از وفات صاحب قرانی باز قرايوسف فتنه ظاهر کرد و بنوعی که ذکر رفت امیرانشاه گورکان را بشهادت رسانید.» (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۹۴) ادوارد براون در مقدمه کتاب به نمونه‌های دیگر این تناقض گویی‌ها اشاره می‌کند. البته باز می‌توان با دیدن نیمه پر لیوان، اینگونه برداشت کرد که نگاه دولت‌شاه به

کسانی که در خدمت آنهاست مطلقاً یکسویه نیست و به تعبیر دیگر، دولت‌شاه یک مدیحه سرای محض نیست. او ستایش و نکوهش را تلفیق می‌کرد تا اینگونه جانب احتیاط و اعتدال را رعایت کرده باشد. با اینکه غلو شاخصه دولت‌شاه است اما در قیاس با تذکره‌های دیگر، تذکره‌الشعرا دارای نقدهای منطقی نیز هست و سعی دارد در تبیین‌های افسانه‌ای جانب عقل را بگیرد. (رضازاده، ۱۳۴۴: ۱۳۲)

دولت‌شاه زکاوت تاریخی دارد و به دنبال کشف و معرفت در تاریخ است. مثلاً بعد از ذکر جریان قتل الغیبگ توسط پسرش عبداللطیف، بی‌تی سروده و دو نمونه مشابه از پدرکشی در تاریخ بیان می‌کند:

وگر شاید بجز شش مه نشاید

پدرکش پادشاهی را نشاید

(دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۷۵)

آن دو مورد عبارت‌اند از شیرویه پسر خسرو پرویز و خلیفه مستنصر پسر متوکل عباسی که هر دو مثل عبداللطیف بعد از شش ماه می‌میرند. از طرف دیگر، دولت‌شاه نگاهی قضا و قدری به حوادث نیز دارد. دولت‌شاه بارها عنوان می‌کند که غلبه با تقدیر است. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۹۴ / ۳۶۰ / ۴۰۱)

بر خاک فکند تاج بابر خانی

نگاه قضا ز قدرت سبحانی

(دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۲۸)

بنابراین فلسفه تاریخ دولت‌شاه، فلسفه‌ای الهیاتی و قضا و قدری است اما مطلق نیست؛ به این مفهوم که دولت‌شاه مسئولیت‌های انسانی را کاملاً نادیده نگرفته است. در تاریخ او هر عملی را عکس‌العملی است هدفمند. وی در قسمتی از کتاب، با ذکر حدیث نبوی «الناس علی دین ملوکهم» وقایع اجتماعی را تابع وضع دربار می‌داند و در خاتمه کتاب، ادعای خود را به این مصداق می‌آراید که به روزگار عمر بن عبدالعزیز، مردم از نماز و روزه و نوافل صحبت می‌کردند و در روزگار سلیمان بن عبدالملک از نکاح و عثرت و طعام؛ که اینها متأثر از رویکرد خلیفه دوران بوده است. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۶) در جایی دیگر به مسئولیت انسان‌ها در بعد انفرادی نیز اشاره می‌کند:

هیچ نیاید ز تو که نیک نباشد

گر تو بدانی که بد چگونه قبیح است

(دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۷۵)

(دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۴۰۱)

مذهب مؤلف تسنن است اما از خاندان اهل بیت(ع) با عنوان امام معصوم یاد می‌کند(رک دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۴۱) و نظر خوشی به شیعه اعتدالی دارد. او در وصف یکی از علمای شیعی شاعر مسلک به نام "مولانا کمال‌الدین غیاث فارسی" می‌گوید: «در مناقب خاندان طیبین و طاهرین قصاید غرا دارد و اشعار او مشهورست اما مرد منصف بوده و در تعصب و تشیع مثل ابنای جنس خود نیست و اعتدال را رعایت می‌کند.»(دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۱۵) خود دولت‌شاه نیز در مذهب، شیوه اعتدالی را مرعی می‌داشته است. این شیوه را در تاریخ نگاری او نیز می‌توان دید، اما گاهی ملایمت او محملی می‌شود برای سرپوش گذاشتن بر خطاهای تیموریان. البته باید شرایط مؤلف را نیز در نظر داشت و دانست که دولت‌شاه در عین قربت به تیموریان، هیچگاه نقش یک مداح محض را ایفا نمی‌کند و گاهی، وجدان مؤلف نه تنها اجازه تمجید را نمی‌دهد بلکه زبان نقد او را باز می‌کند. مثلاً سید قاسم انوار را که از طردشدگان دستگاه تیموری بود شاهباز فضای لاهوت می‌نامد.(دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۶۱)

۲. سلاطین و علما

از معیارهای حکومت خوب نزد دولت‌شاه یکی «عدالت» بود و دیگری «قدرت». دولت‌شاه پادشاه مقتدر را (حتی اگر اقتدار او در مقاطعی منجر به ظلم شود) به شاه عادل اما مظلوم و عاجز ترجیح می‌دهد. او به ابوالقاسم بابر اشاره می‌کند و می‌گوید او پادشاهی بود موحد و عارف و کم آزار و بنابراین امراء و ارکان دولت او مستقل شدند و رعیت از آن متضرر گردیدند.(دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۲۴) رعیتی که دولت‌شاه از آنها یاد می‌کند همان طبقه پایین اجتماع هستند که دغدغه اصلی مؤلف به حساب می‌آیند. بنابراین "رعیت‌پروری" مشخصه اول سلطان خوب از نظر دولت‌شاه است که البته غالب سلاطین تیموری از نظر او این خصلت را دارا هستند. به عنوان مثال دولت‌شاه ابوسعید گورکان را رعیت پرور می‌داند و می‌گوید رعایای خراسان با او خوش بودند(دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۵۵-۳۵۴) این رعیت پروری در حکومت حسین بایقرا بیشتر نمود پیدا می‌کند. طبق گفته دولت‌شاه در دوره او معاش فقرا مرتب بود و کار علمای اسلام به دور دولت او به رونق.(دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۴۰۲) با این وجود دولت‌شاه نمی‌پسندد که رعیت پروری آغشته به ریاکاری گردد.(دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۲۵-۳۲۴)

در نظر دولت‌شاه، هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند. در جایی روایت می‌کند بعد از مرگ شاهرخ یکی از پیران عرصه سیاست نزد شاهزاده بابر رسید و امیرالامرا شد و در مقام موعظه به بابر گفت برادران و ابنای اعمام تو در ممالک مستقل‌اند و گنج و سپاه بدست ایشان افتاده؛ اما اگر

سخن مرا گوش کنی ممکن است که ملک به تو انتقال یابد، در غیر این صورت از آن محروم خواهی ماند. شاهزاده از آن مصلحت پرسید و جواب شنید:

«اول آنکه مردم دون و بداصل را تربیت کنی که بزرگ زادگان به تو سر در نیاورند. دوم آنکه بخشندگی به افراط پیش گیر تا به آوازه جود تو مردم به تو رجوع کنند. سوم آنکه مردم را ایذا مرسان تا به تو ایمن باشند. چهارم آنکه لشکر را از غارت و دست اندازی منع نکن تا جهت طمع شوم خود کار تو را پیش برند و چون کار تو پیش رود و ملک به تو تسلیم شود زنهار که این کارهای مذموم را ترک کنی که اینها همه جهت ضرورت است.» (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۲۴)

شاهزاده می‌پذیرد. دولت‌شاه با اینکه این سیاست را غلط می‌داند، اما بلافاصله از حکومت یازده ساله بابر که به کامرانی و اقبال گذشت صحبت می‌کند. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۲۵)

دولت‌شاه بیشتر طرفدار روش حکومتی "خواجه نظام الملک طوسی" بوده است. او در مورد این شیوه، در ذیل احوال "خواجه افضل الدین محمود" شیوه خواجه نظام الملک را الگو قرار می‌دهد که پادشاه را به خیمه و رعایا را به میخ‌های آن تشبیه کرده بود که بی قوت میخ‌ها، قائم ماندن خیمه محال است. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۸۱)

دولت‌شاه موافق دولت دینی بوده است که علما در آن حاضر و ناظر هستند. (رک دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۴۰۲) البته او ترکیب اشتغال دنیا و تحصیل فضایل را جمع اضعاف می‌داند، ولی عجب می‌دارد از اینکه علمایی بوده‌اند که موفق به هر دو کار شده‌اند. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۶۱) در واقع این تعجب نه از سر حیرت یا طعنه، بلکه از سر تحسین است و از آن ناشی می‌شود که دولت‌شاه این علما را جزء نخبگان محسوب می‌کند و از همه ایشان چنین انتظاری ندارد. انتظار اصلی او از علما، برقراری دیالوگ با امرا بوده است. از سخنان اوست که اگر چنانچه علمای روزگار ما "کلمه الحق" به جای آورند و زبان از نصایح فرو نبندند اثر خیر می‌دهد اما این باب در این روزگار مسدود شده است. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۱۹) البته بجا آوردن "کلمه الحق" می‌توانست حاشیه‌هایی به دنبال داشته باشد. شاهزاده عمر بن میرانشاه گورکان بعد از قتل پدرش توسط قرايوسف ترکمان در ری و فیروزکوه حکومت یافت و با عموی خود شاهرخ دم عصیان زد و آهنگ حرب نمود. در اسلامیه طوس به زیارت شیخ العارف محی الدین الغزالی طوسی رفت و از او طلب دعا برای پیروزی کرد، اما شیخ درخواست او را رد کرد، چراکه شاهرخ را مردی عادل و خداترس می‌دانست ولی عمر بن میرانشاه را بی‌باک و متهور می‌دید و او را نصیحت می‌کرد که شاهرخ جای پدر توست. شیخ می‌گفت ظفر و فتح تو خواستن از طریقت و شریعت دور است و من خود هرگز این نکنم. عمر رنجیده شد و گفت شیخ مرا چگونه دیدی؟ شیخ گفت تو را مخلوقی می‌بینم به قوت از همه کمتر و به جهل از همه بیشتر و به مرگ با همه برابر. عمر برخاست و از پیش شیخ برفت. اصحاب

و مریدان شیخ گفتند شیخا اگر این مرد را خدا فتح دهد ما در خراسان نتوانیم بودن. شیخ فرمود که اگر در خراسان نتوانیم بودن در عراق باشیم اما از مکاره ریا و سخط خدا نتوان گریخت. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۸۵-۲۸۴)

در این میان آن چیزی که در رابطه با علما تعیین کننده بود مصالح حکومتی بود. شاهرخ مانند تیمور در عین احترام به مشایخ و سادات با بزرگان آنها که از لحاظ سیاسی و ایدئولوژی رقیب وی بودند، به ناسازگاری می‌پرداخت که معروف‌ترین آنها سید قاسم انوار صوفی شیعه مذهب تبریزی (درگذشته ۸۲۷ ه.ق) بود. او از مریدان شیخ صدرالدین اردبیلی بود و لقب انوار را از او گرفت و در سراسر خراسان جمعیت زیادی به او گرایش یافتند و همیشه جمع زیادی از مظلومان به دادخواهی از ظالمان نزد وی می‌آمدند. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۶۱) با این حال پیروان قاسم انوار دچار طعن مخالفان گردیدند و طبق سنت رایج در تاریخ ایران، علمای قشری، محبوبیت سید را برنتافتند. دولت‌شاه این علمای قشری را با عنوان «علمای ظاهری» خطاب قرار می‌دهد (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۶۱) و درباره سعایت‌های آنها سخن می‌راند.

«سید قاسم انوار وقتی به خراسان رفت علمای ظاهری نیشابور به اعتراض او برخاستند بنابراین به هرات رفت و دوباره اصحاب اغراض نزد شاهرخ اعتراض کردند که این سید را بودن در این شهر مصلحت نیست چراکه اکثر جوانان مرید او شده‌اند مبادا از این حال فساد تولید کند.» (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۶۱)

شاهرخ که از نفوذ او در میان مردم هراس داشت، همیشه در پی آن بود که وی را از هرات بیرون راند. از قضا در سال ۸۳۰ ه.ق شخصی به نام احمد لر، از مریدان فضل‌الله استرابادی حروفی، با سوء قصد به شاهرخ این بهانه را به او داد که سید را در این قضیه متهم بداند و از هرات بیرون کند. البته نفوذ کلام و محبوبیت سید در میان مردم آن‌چنان بود که شاهرخ نمی‌توانست با زبانی آمرانه این کار را بکند، بنابراین شاهزاده بایسنغر میرزا را نزد قاسم انوار فرستاد و او توانست با چرب زبانی سید را راضی کند که از هرات به سمرقند برود. دولت‌شاه می‌گوید شاهزاده بایسنغر میرزا با خواندن این بیت که متعلق به خود قاسم انوار بود او را مجاب به رفتن کرد:

قاسم سخن کوتاه کن برخیز عزم راه کن شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان

(دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۶۱)

درباره عظمت شخصیت قاسم انوار، امیرعلیشیر نوایی که از ممدوحان دولت‌شاه سمرقندی بود (قدیانی، ۱۳۹۲: ج ۱ / ۱۳۹) نیز اذعان دارد: «قاسم انوار جام شراب از دست ساقی باقی شیخ صدرالدین اردبیلی نوشیده و از کثرت جمعیت مردم بر مودت او پادشاه وقت میرزا شاهرخ از خروج او ترسیده و او را از هری به سمرقند اخراج فرموده» (علیشیر نوایی، ۱۳۲۳: ۱۸۳)

خواجوی کرمانی (۶۸۹-۷۵۲ ه.ق) از دیگر علمای مورد علاقه دولت‌شاه است. یکی از دلایل علاقه دولت‌شاه به او این بود که خواجوی کرمانی همچون خود دولت‌شاه هم اهل قلم بود، هم اهل دیوان و هم اهل دل. درباره اولی خواجوی کرمانی می‌گوید هزار طبق کاغذ در راه و رسم تصوف سیاه کردم. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۱۸۹) اصولاً در این دوره وصیت بزرگان تصوف این بود که به دیدن و مطالعه کتب صوفیه بسیار مشغول شوند. (احرار، ۱۳۹۴: ۷۴) بنابراین متصوفه برخلاف دوره قبل نه تنها به سنن خود بسنده نکردند، بلکه به طریق علمی و شیوه تعلیل و توجیه هم متمایل شدند. (نعمتی لیمایی، ۱۳۸۵: ۲۱۷) در رابطه با مورد دوم و سوم، دولت‌شاه ابتدا به سخنی از خواجوی کرمانی اشاره می‌کند که گفته است:

«خوشا وقت و مرتبه صاحب جاهی که در نزد سلاطین همواره به کار مظلومان پردازد و کار افتادگان را بسازد و ستم رسیدگان را بنوازد و مبتدعان و ملحدان را براندازد. لاشک حق سبحانه و تعالی سر سروری او بر افرزد» (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۱۹۰)

خود خواجوی کرمانی در ایام جوانی به ملازمت ارغون خان مشغول بوده و روزی که خان با علی ایناق در قزوین جنگ می‌کرده شیخ را در آن روز جذب رسیده و قبا و کلاه و اسب و سلاح را گذاشته و از اردوی خان بی اجازه به طرف سمنان حرکت می‌کند و بعد در خانقاه سکاکیه در سمنان ساکن و به همصحبتی شرف الدین سمنانی به عبادت مشغول می‌شود. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۱۸۹) سپس به بغداد رفته و مرید عبدالرحمان اسفراینی می‌شود. از سخنان اوست که اگر حالی که اکنون دارم اول بر من معلوم می‌شد «ترک ملازمت سلطان نمودی و هم در قبا خداپرستی می‌کردم و پیش ملوک مهمات مظلومان را ساختمی و هر آینه این که کسی در قبا اهل عبا باشد از ریا دورتر و محض اخلاص است.» (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۱۹۰-۱۸۹) در دوره تیموری علمای نقشبندیه در این زمینه پیشتاز بودند. خواجه احرار با دربار رابطه برقرار کرد و برخی از مشایخ و علمای وقت به او اعتراض کردند اما او اعتقاد داشت اگر کسی بتواند با عمل و مداخله خود مسلمانان را از ظلم ستمکاران حفظ کند بر او روا نیست که از این کار مهم بپرهیزد و در دل کوه به عبادت مشغول گردد. او می‌گفت از پسندیده‌ترین کارها این است که اهل علم را اگر میسر شود در بارگاه سلاطین و امرا حاضر شوند و آنان را به دادگری و التفات به احوال ستمدیدگان هدایت کنند. (احرار، ۱۳۹۴: دوازده) دولت‌شاه سمرقندی در تذکره الشعرا از عبیدالله احرار نام نمی‌برد چراکه او جزء شعرا نبوده است اما درباره عبدالرحمان جامی دیگر عالم نقشبندی که از طرفداران احرار است فراوان سخن رانده است. عبدالرحمان جامی نیز به تبعیت از مراد خود عبیدالله احرار نزدیکی به زمامداران به انگیزه حفظ حقوق مسلمانان از دستبرد ستمکاران را نه تنها جایز بلکه از مهمترین کارها می‌دانست و در نامه‌ای به سلطان یعقوب آق‌قویونلو اشاره می‌کند که قرب پادشاهان بهترین وسیله دستگیری از مردم است. (فراهانی منفرد، ۱۳۸۱: ۳۰۳) گاهی مردم برای او تقاضا نامه‌هایی ارسال می‌کردند که در آن از او خواسته می‌شد واسطه بین آنها با حکامی شود

که به هر دلیلی قصد مجازات آن جماعت را داشتند. (ابن الکربلائی، ۱۳۴۹: ج ۲ / ۳۳۶-۳۳۷) دولتشاه در وصف او می‌گوید عبدالرحمان جامی سرآمد علمای روزگارش بود و سلاطین اطراف عالم از دعا و همت بندگی مولانا استفاده می‌کردند و فضلالی اقالیم به مجلس رفیع او توسل می‌جستند. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۶۳)

از دیگر علما و شعرای بزرگ دوره که دولت‌شاه به آنها اشاره‌ای نمی‌کند فضل الله استرآبادی، شاعر و رهبر فرقه حروفیه و عمادالدین نسیمی دیگر شاعر بزرگ این فرقه می‌باشند. در این عدم التفات دو دلیل می‌تواند دخیل باشد. یکی مشکل شخصی دولت‌شاه با اشخاصی است که احتمالاً از نظر او در دایره شیعه اعتدالی نمی‌گنجد و دوم دلایل سیاسی. مشکل سیاسی حروفیان نسبت به مشکلی که تیموریان با شخصی مثل قاسم انوار داشتند حادث‌تر بوده است. حروفیان به اصطلاح، خط قرمز تیموریان بوده‌اند و به همین دلیل دولت‌شاه قادر به ارائه اشعار آنها نشده است. برخورد با علما بسته به دماغ شاه و یا کثرت مریدان آن عالم متفاوت بوده است. مثلاً از نابختاری‌های فضل الله استرآبادی، برخورد او با میرانشاه و از بختیاری‌های امثال سید محمد نوربخش (درگذشته ۸۶۹ ه.ق) و نورالدین نعمت الله (درگذشته ۸۳۴ ه.ق) برخورد با شاهرخ بود که همین عامل بقای آنان شد و عامل مرگ فضل الله. البته این نابختاری تنها شامل حال فضل الله نبود و میرانشاه علمای بزرگ دیگری نظیر مولانا محمد کاخکی قوهستانی که ذوفنون بوده و مولانا قطب الدین ثانی (نابی) و عبدالمومن خطیب را کشت؛ به این دلیل که به زعم دولت‌شاه از همصحبتهی آنها دماغ شاهزاده میرانشاه از حال گردیده بود. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۴۹)

۳. معارف و موانع موجود

پدیده‌ای که در دوره مورد بحث رواج زیادی داشت «کرامت محوری» بود که به ویژه در بین بزرگان فرقه‌ها جریان داشت. این کرامات می‌توانست معیار حقانیت آن فرق تلقی شود. همیشه نگاه حکومت به آنها به دلیل احتمال برانگیختگی توده‌ها با سوء ظن همراه بود. دولت‌شاه روایت می‌کند که شاهرخ در دیداری که با شاه نعمت الله ولی داشت به او گفت که شنیده است وی لقمه‌های شبیه آمیز می‌خورد و حکمت آن را جویا شد. نعمت الله تکذیب کرد و شاهرخ به قصد امتحان، روزی به مأمورانش دستور داد که بره‌ای را از عاجزی بدزدند و در یک مجلس ضیافت، نعمت‌الله از آن تناول کند. این اتفاق افتاد و شاهرخ جریان را برای او تعریف کرد. شیخ در جواب گفت درباره آن پیرزن تحقیق کنید. او را حاضر کردند و پرسیدند آن بره را کجا می‌بردی؟ و او جواب داد که برای شاه نعمت الله می‌بردم که مأموران شما آن را به زور از من گرفتند. در این حال بر شاهرخ معلوم گشت که حق تعالی اولیا را از حرام محفوظ می‌دارد و از سید عذرخواهی کرد. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۵۳)

دیگر پدیده دوران، «فلسفه ستیزی» بود که مدت‌ها رسم شده بود و می‌توان شیوع «کرامت محوری» را علت یا معلول آن دانست. از این منظر که در کرامت محوری، عقل جایگاهی نداشت و در فلسفه، اصالت حقیقی با عقل بود. بنابراین مشایخ و عرفا با فلسفه دشمنی داشتند. عبدالرحمان جامی یکی از این فلسفه‌ستیزان بود که فیلسوف جلال الدین دوانی (درگذشته ۹۰۸ ه.ق) را یک مالیخولیایی ابن‌سینا زده می‌دانست. (فراهانی منفرد، ۱۳۸۱: ۲۸۴) اشخاصی نظیر جامی به قول هانری کوربن^۱ فیلسوفان را به اصطلاح تکنوکرات‌هایی می‌دانستند که به ابزار و دلایل نیاز دارند و آموزه خاصی درباره خیالِ فعال ندارند و آنچه که در قلمرو خیالِ فعال قرار می‌گیرد در نظر آنان خیالات واهی بیش نیست. (کوربن، ۱۳۷۰: ۸۷) دولت‌شاه به نقل از عبدالرحمان جامی می‌گوید:

فلسفی از گنج حکمت چون به فلسی ره نیافت می‌ندانم دیگری را سوی آن چون رهبر است

حکم حال منطقی خواهی ز حال فلسفی کن قیاس آن را که اصغر مندرج در اکبر است

(دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۶۷)

از دیگر پدیده‌های دوران، «مذهب‌گریزی» و چنگ زدن به حلقه‌های عرفانی بود. این پدیده با کرامت محوری نسبت مستقیم داشت چراکه در کرامت محوری اصولاً معتقدات عوام تبلیغ می‌شد که نه تنها غالباً مذهبی نبود بلکه در شکل افراطی خود به خرافات نیز گرایش داشت. مذهب‌گریزی بیشتر تابع نزاع‌های دیرینه بین مذاهب بود که ثمره‌ای جز التهاب جامعه نداشت و روان مردم را فرسوده کرده بود. عبدالرحمان جامی با سرودن این بیت، این مذهب‌گریزی را علنی می‌کند:

ای مغ بچه دهر بده جام می‌ام کامد ز نزاع سنی و شیعه قی ام

گویند که جامیا چه مذهب داری صد شکر که سگ سنی و خر شیعه نی ام

(جامی، ۱۳۴۱: ۸۹)

در کنار این مذهب‌گریزی، تفکری نیز وجود داشت که سعی می‌کرد معنای واحدی از مذهب ارائه دهد و با استعانت از "این‌همانی" مذهبی، خود را از بند تعصبات مذهبی رهایی بخشد. به نظر می‌رسد دولت‌شاه خود طرفدار این خط فکری بوده است. این نکته که دولت‌شاه با اینکه اهل سنت است اما امامان شیعه را معصوم می‌داند (رک دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۴۱ / ۳۲۹) و خاندان طیبین و طاهرین خطاب قرار می‌دهد (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۱۵) و امام رضا(ع) را "امام الانس و الجن" خطاب می‌کند (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۳۴) مظهر تأییدی بر همین خط فکری است. وی از ذکر نام سربداران نه تنها ابایی ندارد بلکه از آنان به بزرگی یاد می‌کند. (رک دولت‌شاه بن علاءالدوله

^۱ فیلسوف، ایران‌شناس، اسلام‌شناس و شیعه‌شناس فرانسوی درگذشته ۱۹۷۸ میلادی.

سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۱۶-۲۱۰) دولت‌شاه به مقتضای تبع خود، مستقیم از خط فکری اعتدالی خود سخن به میان نمی‌آورد بلکه آن را به حکایات می‌آراید و عرضه می‌کند:

«روزی ابراهیم سلطان مولانا بدخشی را طلب کرد و پرسید که از مذاهب چهارگانه کدام بهتر است گفت ای سلطان عالم پادشاهی درون خانه نشسته است و این خانه چهار در دارد و از هر دری که در آئی در این خانه سلطان را توانی دیدن. تو جهد کن تا قابلیت خدمت سلطان حاصل کنی از در سخن مگوی از صدر نشان جوی.» (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۱۶)

از مزایای این نوع تفکر، بروز و ظهور تسامح مذهبی بوده است. دولت‌شاه بارها از خواجوی کرمانی روایت نقل می‌کند و گویی علمای زمان را به شیوه و مشی او که تواضع و مدارا است دعوت می‌کند. غلظت این تواضع گاه به حدی است که پاسخ یک تکفیری نیز تصدیق است:

«تواضع و انصاف خواجوی کرمانی در آن مرتبه بود که مولانا نظام الدین هروی شیخ را تکفیر کرده و بدو نوشته تو کافری. شیخ رقعہ مولانا نظام الدین را خواند و زار زار بگریست و گفت ای نفس هفتاد ساله بتو می‌گفتم که تو کافری و تو باور نمی‌کردی اکنون هیچ شبهه نماند که امام مسلمانان و مفتی شرق و غرب بکفر تو حکم کرده است.» (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۱۸۹)

شکی نیست که آداب تصوف به مذاق برخی فقها خوش نمی‌آمد. آدابی که عمدتاً مولانا جلال‌الدین محمد بلخی به روح دوران دمیده بود و دولت‌شاه نگاه ویژه‌ای به او داشت. وی در وصف مولانا ابراز می‌دارد که «زبان از تحریر کمال او عاجز و قاصر است و در همه مذهبها ستوده و نزد همه طایفه‌ها مقبول بود» (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۱۴۵) مولانا مشهورترین نظام صوفیانه اسلام یعنی "مولویه" را تأسیس کرده و قدرتی قاطعانه به موسیقی و رقص عبادی (سماع) داده بود. (رو، ۱۳۹۳: ۳۴۵) این روند تا دوره تیموریان ادامه یافت و باعث شد موسیقی جنبه عمومی پیدا کرده و خوانندگی و نوازندگی در بین عرفا و متصوفین، شعرا و هنرمندان، امرا و وزرا و توده مردم رواج پیدا کند. (جامی، ۱۳۴۱: مقدمه هاشم رضی / ۴۴) این در حالی بود که در دوره‌های قبل مثلاً در دوره غزنوی، جد و رقص و سماع و خواندن شعر موجب خشم علما و فقها می‌شد و به قصد جان متصوفه‌ای نظیر پیر مهنه توطئه می‌کردند. (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۶۸) اما در این دوره دولت‌شاه از علمایی یاد می‌کند که اهل طرب بودند و آزادانه فعالیت می‌کردند. از آن جمله حافظ شیرازی است که در علم موسیقی و ادوار صاحب فن بوده و چندین نسخه در این علم تألیف کرده بود و بین مطربان و مغنیان تصانیف او متداول بوده است. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۳۰) خواجه عبدالقادر مراغی در علم ادوار و موسیقی و یوسف اندکانی که در روزگار شاهزاده بایسنغر می‌زیسته در خوانندگی و مطربی نظیر نداشته‌اند. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۵۷) تذکره‌الشعرا در لحن داوودی خواجه یوسف اندکانی سخن می‌گوید. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۶۴) شیخ کجج تبریزی که ریاست و

شیخی خانقاه تبریز را برعهده داشته (نعمتی لیمایی، ۱۳۸۵: ۲۲۵) در خانقاه خود همواره بساط سماع و صفا مهیا می‌کرده است. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۳۲) امیرشاهی سبزواری که دولت‌شاه او را همتای حافظ شیرازی می‌داند، در علم موسیقی ماهر بود و عود را به نیکی می‌نواخته است. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۲۲-۳۲۱) منابع دیگر نیز گفته‌اند جمعیت‌های فتوت نیز که از طبقه متوسط بودند بعد از کار و فعالیت‌های روزانه، شب را به رقص سماع و طرب می‌گذراندند. (ابن بطوطه، ۱۳۵۹: ج ۱ / مقدمه محمدعلی موحد / ۳۲)

بدین ترتیب وضعیت معارف ذوقی خوب اما همچنان بازار علوم عقلی و تجربی را کد بود. تنها در دوره الغ‌بیگ بود که وضعیت این علوم بهبود یافت. علاوه بر زیچ گورکانی، الغ‌بیگ در سمرقند مدرسه‌ای بزرگ بنا کرد که به قول دولت‌شاه سمرقندی «در اقالیم بزینت و رتبت و قدر آن مدرسه عالی نشان نمی‌دهند و الیوم در آن مدرسه عالی زیاده از صد نفر طالب علم متوطن و موظف‌اند.» (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۷۲) در این مدرسه نجوم درس اصلی بود و خود الغ‌بیگ هم علاوه بر قاضی زاده رومی و جمشید کاشانی در آن تدریس می‌کرد. (محمد بن عبدالجلیل سمرقندی و سمرقندی، ۱۳۶۷: ۱۵۷) در این مدرسه قاضی زاده در جایگاه یک منجم مسائلی را مطرح می‌کرد که درک آن برای هر کسی میسر نبود. (دین پرست، ۱۳۹۳: ۸۶) دولت‌شاه از فهم ریاضی الغ‌بیگ صحبت می‌کند و آن را با خصلت "عدالت در سلطنت" مربوط دانسته و مثال‌هایی از شیوه‌های عادلانه اخذ خراج و نقش ذهن ریاضی الغ‌بیگ در این رابطه می‌آورد. (دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۷۲) پس از سلطنت الغ بیک شرایط علمی به شرایط قبل باز می‌گردد.

نتیجه گیری

برای شناخت یک متن ابتدا باید مؤلف را شناخت و بدین جهت برای شناخت تذکره‌الشعرا مختصراً به احوال و سبک و سیاق تفکر دولت‌شاه سمرقندی پرداخته شد و همچنین طبق روش اسکینر علاوه بر متن و زمینه، به قصد و مقاصد پیدا و پنهان مؤلف التفات گردید. دولت‌شاه سمرقندی دارای شخصیتی چندگانه است و در کتاب تذکره‌الشعرا، ردپای این شخصیت را از خود بر جای گذاشته است. او به عنوان یک دیوانی بازنشسته و علاقمند به ادبیات و تاریخ، مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی اعصار پیشین و معاصر خود را از چند منظر ضبط و ثبت کرده است که از جهاتی ارزشمند و از جهات دیگر قابل انتقاد است. مسلم شد که دولت‌شاه دغدغه‌های اجتماعی داشته و دل‌سوخته طبقه محروم بوده است و اگر به تاریخ می‌پردازد هدف او تنبیه حکومت داران و علمای عصر خود می‌باشد. او از زبان شعر استفاده می‌کند به این منظور که سخن شعرا در دل سلاطین اثر می‌کند. برای دولت‌شاه عدالت شاخصه مهم حکومت داری است که مشکلات اجتماعی را حل کند. البته در این راه، نیاز به مساعدت علماست؛ به همین منظور دولت‌شاه اصالت را به علمایی می‌دهد که مردمی‌تر هستند. به همین منظور توجه ویژه دولت‌شاه به علمایی است که به معنویت شخصی بسنده نمی‌کنند و به دنبال گره‌گشایی از کار خلق هستند. او با نقل حکایاتی از گذشتگان به علمای عصر خود گوشزد می‌کند که عملگرا باشند و از تجربیات گذشتگان درس بگیرند. از دیگر دغدغه‌های دولت‌شاه بحث علوم و معارف می‌باشد که با علاقمندی آن را دنبال می‌کند؛ اما کمتر به موانع موجود و پیش پای علوم عقلی پرداخته است. معرفت واقعی از نظر او معرفت عرفانی است و دوره او آکنده است از این بینش. رشد افراط گونه این بینش باعث بروز پدیده‌هایی چون کرامت محوری، فلسفه ستیزی و مذهب‌گریزی می‌شد.

منابع و مأخذ

- ابن الکربلایی، حافظ حسین. (۱۳۴۹). *روضات الجنات و جنات الجنان*. تصحیح جعفر سلطان القرائی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن بطوطه. (۱۳۵۹). *سفرنامه*. ترجمه‌ی موحد محمدعلی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- احرار، عبیدالله. (۱۳۹۴). *رسائل خواجه احرار (فقرات، والديه، حورائیه)*. تصحیح عارف نوشاهی. هرات: انتشارات احراری.
- براون، ادوارد. (۱۳۶۷). *تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی*. ترجمه‌ی مجتبیای فتح الله و صدری افشار غلام حسین. چاپ ۴. تهران: مروارید.
- بیدکی، هادی. (۱۳۹۴). «بررسی انتقادی تصحیح تازه‌ی تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی». *گزارش میراث*، شماره ۶۸ و ۶۹.
- جامی، عبدالرحمن. (۱۳۴۱). *دیوان کامل جامی*. هاشم رضی. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات.
- دین پرست، ولی. (۱۳۹۳). «سنت سیاستنامه نویسی در سده نهم هجری، اندیشه‌های سیاسی ابراهیم بن محمد در خصوص امام یا سلطان در آداب الخلافه و اسباب الحصفه». *مطالعات تاریخ اسلام*، جلد سال ششم، شماره ۲۲.
- رضازاده، ابراهیم. (۱۳۴۴). «بررسی انتقادی تذکره‌های دولتشاه، میخانه و تحفه سامی» (پایان‌نامه کارشناسی رشته زبان و ادبیات فارسی). دانشکده دانشگاه مشهد، دانشکده ادبیات، مشهد.
- رضایی، نرگس. (۱۳۸۶). «تصحیح جدید از تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی». *کتاب ماه ادبیات*، شماره ۴.
- رو، ژان پل. (۱۳۹۳). *ایران و ایرانیان-تاریخ ایران از آغاز تا امروز*. ترجمه‌ی محمود بهفروزی. تهران: جامی.
- ریپکا، یان. (۱۳۸۱). *تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه*. ترجمه‌ی عیسی شهبانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۸). *ارزش میراث صوفیه*. تهران: امیرکبیر.
- سمرقندی، دولتشاه بن علاءالدوله. (۱۳۳۸). *تذکره الشعراء*. محمد رضانی. تهران: چاپخانه خاور.
- سمرقندی، محمد بن عبدالجلیل؛ و سمرقندی، ابوطاهر خواجه. (۱۳۶۷). *قندیه و سمریه*. ایرج افشار. تهران: مؤسسه فرهنگی جهانگیری.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۸). *تاریخ ادبیات در ایران*. چاپ ۸. تهران: انتشارات فردوس.
- علیشیر نوایی، میرنظام الدین. (۱۳۲۳). *مجالس النفاثس؛ در تذکره شعراء قرن نهم هجری*. علی اصغر حکمت. تهران: چاپخانه بانک ملی ایران.
- فراهانی منفرد، مهدی. (۱۳۸۱). *پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی دانشگاه تهران.
- قدیانی، عباس. (۱۳۹۲). *نگاهی کوتاه به قیام‌های سیاسی و مذهبی در ایران (از عباسیان تا انقلاب اسلامی)*. تهران: انتشارات یادداشت.
- کوربن، هانری. (۱۳۷۰). *تاریخ فلسفه اسلامی، از مرگ ابن رشد تا زمان حاضر*. ترجمه‌ی جواد طباطبایی. تهران: انتشارات کویر.

محمودپناهی، محمدرضا. (۱۳۹۴). «بررسی روش‌شناسی هرمنوتیک قصدگرای اسکینر». سیاست پژوهی، جلد دوره دوم، شماره ۳.

مداح حسینی، حسن. (۱۳۵۸). «نقد و بررسی چهار تذکره معروف فارسی» (پایان‌نامه کارشناسی رشته زبان و ادبیات فارسی). دانشکده دانشگاه مشهد، دانشکده دکتر علی شریعتی، مشهد.

مرتضوی، منوچهر. (۱۳۷۰). مسائل عصر ایلخانی. چاپ ۲. تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.

مصطفی بن عبدالله چلیپی، حاجی خلیفه. (۱۳۷۶). ترجمه تقویم التواریخ. میرهاشم محدث، ترجمه‌ی ناشناس. تهران: احیاء کتاب.

معصوم علیشاه، محمد معصوم بن زین العابدین. (۱۳۸۲). طرائق الحقایق. تصحیح محمدجعفر محجوب. تهران: سنائی.

نعمتی لیمایی، امیر. (۱۳۸۵). تاریخ آموزش و پرورش در روزگار فرمانروایی مغولان و تیموریان با نگاهی به پیشینه فرهنگی ایران. سبزوار: امید مهر.

یزدی، شرف‌الدین علی. (۱۳۸۷). ظفرنامه. ویراسته‌ی سعید میر محمد صادق و عبدالحسین نوایی. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

Critical review of the book "Tadkerat al-šo'arā" by DAWLATŠĀH SAMARQANDĪ, with emphasis on the role of ulama

Abstract

"Dowlatshah Samarghandi" is one of the nineteenth-century AH dictation who in his important book, "Tazkarat al-Shara", elaborated a selection of biography and activities of ulama and poets of the Islamic period, especially the eighteenth and nineteenth centuries, and further elaborated comments. Has paid attention to the social, cultural and political events in the period under discussion. The main question is: how is the course of the events in the actor's thesis processed in the mind of the author? And what are the celergies in it? The findings of the research indicate that "Dowlatshah" was fully aware of the shortcomings of these arenas because of the fact that the writers were from the government and from the heart, and sometimes they were cautious and sometimes daring with them. It raises issues that make it possible to identify the desired period. He was a moderate personality, and within himself became so enthusiastic that he urged the clerics to advise the courtiers to take care of the people. The method of research in this article is historical-analytical and along with it will be used the purpose-oriented hermeneutic model. This method is chosen to take into account the author's intentions, along with the context of the text and the field of its formation.

Keywords: Tazkerat-al-Sho'ara, Dowlatshah Samarkandi, social, ninth century, Ulama